

بررسی تاریخی حقوق شهروندی در ایران دوره مشروطه در رمان شمس و طغرا محمدباقر خسروی

مریم جعفری

دانشجوی دکترای دانشگاه آزاد اسلامی واحد بناب Jafari.m6229@yahoo.com

آرش مشفقی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد بناب، ایران (نویسنده مسئول)

moshfeghi.arash@gmail.com

عزیز حاجی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد بناب، ایران

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۱۱ سال ۱۸ شماره ۶۸ - صفحه ۳۸۷-۳۶۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۳/۲۰

چکیده

مفاهیمی چون حقوق شهروندی از مصادیق تجدد و نوگرایی در عصر حاضر محسوب می شود که بیشتر متأثر از اندیشه های غربی و به تاسی از زمینه های ذهنی، تحولات سیاسی و اجتماعی و تحولات دموکراتیک در اروپا در اندیشه و فرهنگ ایرانیان هم وارد شد و روشنفکران و نویسندگان ایرانی از این مفهوم در آثار و نوشته های خود استفاده کردند و بیش از هر چیز در آثار منثور معاصر نمود یافت. ادب اجتماعی با توجه به تعامل ادبیات با جامعه بخشی از درونمایه آثار منثور را به خود اختصاص داده اند. نتایج یافته های این تحقیق نشان می دهد محمدباقر خسروی انسانی وطن پرست و مشروطه خواهی معتدل بود و در اشعار خود نیز از این مضامین سخن به میان آورده است. آثار منثور معاصر بیشتر بر جنبه واقع گرایی نوشته شده و سعی داشته اند بیان واقعیت های جامعه را سرلوحه کار خود قرار دهند، نویسندگان دوره مشروطه بسیار به بیان آداب اجتماعی در داستانهایشان پرداخته و حجم بیان این آداب در آثار آنان بسیار زیاد است، اما هر چه به دوره انقلاب نزدیکتر می شویم، این حجم از ادب اجتماعی در رمان های فارسی رنگ می بازد و جایگاه کمتری دارد. حقوق شهروندی و ادب اجتماعی از جمله موضوعاتی است که با توجه به بافت آثار منثور در مضامین این نوع نوشته ها قرار می گیرند.

واژه های کلیدی: حقوق شهروندی، مشروطه، رمان شمس، طغرا، محمدباقر خسروی

انسان در هر اجتماعی که زندگی می کند به عنوان شهروندان جامعه، از حقوقی برخوردار می شود که رعایت آن توسط هم‌نوعان و از همه مهمتر، سیستم حکومتی حاکم بر آن جامعه، امری الزامی و انکارناپذیر است. از گذشته تاکنون حقوق شهروندی و ازادیهای عمومی بیانگر مختصات بنیادین افراد یک جامعه برای داشتن یک زندگی فردی و اجتماعی فعال در آن جامعه بوده است. با نگاهی به تاریخ بشریت از آغاز تاکنون، درمی یابیم یکی از موضوعات مورد نظر بشر، برابری و عدالت است. انسانها همواره از تبعیض و بی عدالتی رنج می برند و اصولاً فلسفه حضور پیامبران و ارزش و اعمال بزرگان اندیشمند، همیشه برقراری قسط و عدالت بوده و هست و این ارزش و اعمال بشر درگذر زمان، نگرشی نوین را در مفهوم حاکمیت رقم زد و براین اساس نهاد تصمیم گیری حاکمیت از پادشاهی به مردم سالاری انتقال موضع نمود. به بیان دیگر، با ظهور دیدگاه مردم سالاری در مفهوم حاکمیت، «رعیت» به مقام «شهروند» ارتقاء مقام یافت و در کنار تعهدات و وظایفی که دیروز به دوش می کشید، صاحب حقوق شهروندی نیز گردید. حقوق شهروندی از جمله مفاهیمی است که در نظریات اجتماعی، سیاسی و حقوقی جایگاه ویژه ای دارد و مورد توجه اندیشمندان مکاتب و نظام های مختلف معرفتی و سیاسی بوده است و هر کدام از متفکران از دیدگاه خود به بررسی و تبیین این موضوع پرداخته اند. نظر به گستردگی و پیچیدگی حقوق شهروندی، برای آن حوزه های گوناگونی بیان شده، حقوق شهروندی را به حوزه های مدنی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، قضایی تقسیم نموده اند. ادبیات فارسی هیچ گاه از این مقوله خالی نبوده و بزرگان ادبی پیوسته به این امر اهتمام ورزیده و در قالب شعر و نثر دیدگاههای خود را در موضوع حقوق شهروندی بیان داشته اند. انسانها هیچ گاه از حقوق خود ساقط نشده اند و پیوسته این حقوق برای آنها محفوظ بوده است، اگرچه در دوره های مختلف به طرق گوناگون این حق از بسیاری از انسانها سلب شده است حقوقی که برخوردار از حمایت قانونی بود و در پرتو کوشش های بی وقفه شهروندان اقتدارگران ناگزیر به پذیرش قانون شدند و اقتدارگرایی جای خود را به قانون مداری و انهاد. در این زمان بود که حقوق شهروندی در مفهوم کلمه شکل گرفت، حقوقی که در نگرشی به تاریخ باستان می توان ردپای آن را حتی از زمان ایران باستان یافت. برخورداری از حقوق فردی و شهروندی در

جامعه بشری در طی دوره های مختلف تاریخی دغدغه اصلی نوع بشری بوده است و بر این اساس آثار ادبی خود شیوه ای برای شناخت شرایط اجتماعی و ارزشها و هنجارها و ناهنجارهای جامعه در هر دوره ای است.

نهضت مشروطه

مشروطه نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران به شمار می رود. این نهضت، نه تنها بر تمامی بخش های جامعه تاثیر گذاشت و آغازی نوین در این عرصه به شمار می آید، بلکه ادبیات فارسی را چنان دستخوش تغییر و تحول کرد که ما امروزه در طبقه بندی سبک ها و دوره های ادبی، با دوره های مستقل با عنوان «ادبیات مشروطه» روبرو هستیم که قابل مطالعه و تحقیق است. از ویژگی های ادبیات فارسی عهد مشروطیت، سنت شکنی بارز آن در نوشته هاست. ادبیات فارسی در دوره های گذشته به طور مستقیم کارکرد و رسالت اجتماعی چندانی برای خود قایل نبود. ادبیات اخلاقی و پندامیز ما، اساس خطاب خود را به گونه ای فردی برآورده بود. این ادبیات از زاویه اخلاق فردی به انسان می نگریست و به یک تعبیر می پنداشت که: «جامعه در هر شکل و هر نظمی که هست باشد مهم این است که فرد به اخلاق نیکو اراسته گردد» (مختاری ۱۳۱۸: ۱۲۸) اما جامعه بیدار عصر قاجار با اجتماع سنتی و ارباب - رعیتی گذشته، تفاوت زیادی داشت که نمی توانست ادبیات اندرزگونه سابق را بپذیرد و با آن تعامل برقرار کند، چرا که شرایط جامعه تحت تاثیر تحولات غرب دگرگون شده بود. ادبیات این دوره بیش از هر چیز به دنبال نوجویی و سنت شکنی بود تا متحول گردد. این ادبیات خودش را درگیر دربار و خواسته های مشروع و نامشروع سردمداران قدرت نمی کرد، بلکه بیشتر به احوال عامه و طبقات پایین اجتماع توجه می کرد. «در سایه اندیشه های مشروطه خواهی، در گسترهی ادب فارسی، موضوعات جدیدی چون: عدالت اجتماعی، برابری و رفع تبعیض طبقاتی، آموزش رایگان برای همه، مبارزه با فقر و کوشش در جهت آگاهی اجتماعی وارد شد و مسایلی را مطرح کرد که در ادبیات گذشته، کمتر نشانه ای از آنها می توان یافت. در نتیجه این تغییر

سویه، آثار ادبی گوناگونی به وجود آمد که در آن به شرح رنج‌ها، خواست‌ها، آرزوها، عشق‌ها، غم‌ها و شادی‌های عامه مردم پرداخته می‌شد. در این ادبیات نوظهور، با مردم به زبان خود آنان سخن می‌رفت. (امامی و دلاویز، ۱۳۸۱: ۱۲). با شروع دوره معاصر و آغاز مشروطیت، عملاً ادبیات مردمی و اجتماعی در جامعه ظهور می‌کند. از این منظر می‌توان استنباط نمود که نویسندگان می‌بایست به زبانی ساده و قابل درک و دریافت بنویسند، چرا که با مردم عادی جامعه سر و کار داشتند. اگر چه در عهد قاجار، امتیازات زیادی به بیگانگان واگذار شد و قسمت‌هایی از خاک ایران به علت عدم لیاقت پادشاهان قاجار از ایران جدا شد، اما نهضت مشروطیت که در این عصر اتفاق افتاد تا حد زیادی مردم ایران را از خواب غفلت و بیخبری چندین ساله بیدار کرد. از آغاز سلطنت ناصرالدین شاه تا آغاز نهضت مشروطیت در ایران، تقریباً شصت سال گذشت. در این دوره شصت ساله، هیچ تحول سیاسی و اجتماعی و ادبی خاصی که قابل بیان باشد، درون مرزهای ایران مجال ظهور نیافت، اما در سالهای قبل از وقوع مشروطه نثر فارسی که از زمان قایم مقام فراهانی، سامانی یافته و تا حدودی از پیچیدگی و مغلق‌گویی فاصله گرفته بود، شاهد تحولاتی بود و به سمت سادگی، روانی و پرهیز از به کار بردن لغات دشوار پیش رفت. درونمایه نثر نیز که در سالهای نزدیک به انقلاب مشروطه ازادی و ازادخواهی، سنت شکنی و تجددخواهی بود، در این دوره با لحنی آرام‌تر ادامه یافت. «ادبیات عصر مشروطه را باید ادبیات مردم و توجه به زندگی مردم دانست، چرا که در این دوره ناگهان شعر و نثر از دربار آن چنان که در زمانهای قبل مرسوم بود خارج شده و رو به مردم می‌کند و ایین‌های می‌شود برای انعکاس الام و آرزوها و دردها و رنج‌های مردم. ادبیات این دوره با استفاده از زبان برننده و گیرای طنز و انتقاد اجتماعی در خدمت شاعران و نویسندگان درمی‌آید و نویسندگان با بهره‌گیری از لحنی تند و گزنده آن چنان کارگزاران حکومتی را زیر سوال می‌برند که نمونه آن در تاریخ ادبیات ایران کم نظیر است» (طالبزاده، ۱۳۹۲: ۱). اگر چه نثر عهد قاجار کاملاً ساده نیست و به خصوص در آغاز با تاسی از سبک قدیم، شکل گرفت، اما این اتفاق سراغاز نثری شد که بعدها به وجود آمد و بسیار ساده، روان و به دور از هر گونه تکلف و تصنعی ادامه پیدا کرد. «نثر دوره مشروطه ۱۳۲۴ ه. ق نثر حد واسط بین دوره قدیم (نثر دوره قاجار) و نثر دوره جدید (عهد پهلوی) است. در دوره مشروطه، نیاز اصلی آن بود که افکار جدید و ازادی

خواهانه با زبانی ساده به مردم منتقل شود. از این رو، نثر روزنامه‌ها باید مردمی و ساده و موجز باشد. ترکیبات جدیدی از ترکی جدید و عربی جدید و زبان فرانسه وارد فارسی شد و مجموعه این عوامل باعث تغییر سبک شد که بروز کامل آن را در دوره بعد یعنی پهلوی می بینیم» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۴۵) موج تجددخواهی که در عهد قاجار و بعد از نهضت مشروطه به دلیل آشنایی ایرانیان با ادبیات اروپا، روشنفکران ایرانی را درنوردید، در پایان نثر ساده را در حوزه ادبیات فارسی به ارمغان آورد. نثری که در این عهد شکل گرفت، هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ ساختار و مضامین، تحولی اساسی و بنیادینی را تجربه کرد که تا قبل از آن در ادبیات ایران مسبوق به سابقه نیست. در این دوره به دلیل تأثیرپذیری ایران از مدنیت غرب، مفاهیم جدیدی به نثر فارسی راه یافت. به دنبال ایجاد و گسترش مفاهیم جدید اجتماعی و از آنجا که گرایش به تحلیل مضامین اجتماعی در نثر بیش از شعر ممکن است و با مخاطب عام، بهتر ارتباط برقرار می کند نثر دوره‌ی ناصری و مشروطه ظرفیت تازه‌ای برای طرح مسایل و واقعیت‌های اجتماعی به وجود آورد. نثر این دوره، توانایی و ظرفیت آن را داشت که در قالب نوشته‌هایی چون رمان، روزنامه و... مفاهیم اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را به مخاطب انتقال دهد. در حقیقت نثر می‌توانست بستر مناسبی برای بیان آنچه جامعه در آن روزگار نیاز داشت، باشد. ویژگی نثر مشروطه را می‌توان چنین بیان کرد: «این ادبیات غالباً از طنز و نیشخند کمک می‌گیرد و به این دلیل که هدف آن آشناکردن توده‌های مردم با واقعیات است، شدیداً ریالیستی و ترقی خواه است و در مقابل کهنگی و عقب ماندگی قرار گرفته است، چون می‌خواهد مناسبات جامعه را دگرگون کند. انقلابی یا اصلاح طلب است. بنابراین ادبیات مشروطه از هر نظر با ادبیات کهنه فرق دارد و همه نویسندگان مشروطه خواه در نوشته‌های خود این تفاوتها را در نظر گرفته‌اند و این بدان دلیل است که اگر شکل و شیوه نو با محتوای کهنه عرضه شود، اثر بسیار کمی در جنبش مردم خواهد داشت. متفکران این دوره به کوتاهی گفتار توجه دارند و حرفشان این است که نباید الفاظ مترادف را تکرار کرد و به قافیه مقید

شد. از نظر ایشان کلام فصیح ان است که واضح و مختصر باشد. مطالب را چنان ادای می کنند که به زبان گفتار نزدیک باشد (حلاج زاده، ۱۳۸۹: ۲۴)

حقوق شهروندی

حقوق از نظر لغوی، جمع حق است و آن، اختیارات، توانایی ها و قابلیت هایی است که به موجب قانون، شرع، عرف و قرارداد برای نوع بشر لحاظ شده و در اصطلاح، اصول، قواعد و مقرراتی است که روابط انسانها را با هم در حقوق خصوصی و روابط فرمانروایان و فرمانبران را در حقوق عمومی و اساسی تنظیم می نماید. ژانژاک روسو در کتاب قرارداد اجتماعی خویش می نویسد: «نظام اجتماعی حق مقدسی است که پایه و اساس تمام حقوق محسوب می شود. معهداً این حق یک امر طبیعی و فطری بشر نیست یعنی عرضی و تصنعی بوده نتیجه بعضی قراردادهاست» (روسو، ۱۳۴۱: ۳۶). شهروند، صرفاً کسی نیست که در شهر زندگی می کند، هر چند در لغت چنین معنایی از آن دریافت می شود، بلکه معنایی فراتر از این موضوع را در بر می گیرد. اگر منظور از حقوق شهروندی، حقوق افراد ساکن در شهر است، پس باید حقوق روستایی و عشایری هم در کنار حقوق شهروندی نمود عینی داشته باشد. شهروند مرکب از دو کلمه «شهر» به معنای جامعه انسانی و «وند» به معنای عضو وابسته به این جامعه است. قدر مسلم اینکه، به صرف جمع شدن افراد در مکانی خاص و تشکیل اجتماع انسانی، شهر و به تبع آن شهروند شکل نمی گیرد. به عبارت دیگر، اجتماع انسانی شرط لازم شهروندی محسوب می شود، ولی شرط کافی نیست. اجتماع افراد زمانی لقب شهروند را به خود می گیرند که حقوق و تکالیف خود را بشناسند و به آن عمل کنند. حقوق شهروندی شامل حقوق و تکالیف مردم در برابر یکدیگر و اصول و هدف ها و وظایف و روش انجام آن می شود. «شهروندی از این منظر، مجموعه گسترده ای از حقوق و تکالیف فردی و اجتماعی است. این حقوق و تکالیف، اگر چه فردی می باشند، اما برآیند آنها به پیشرفت وضعیت اجتماعی کمک خواهد کرد. همچنین است مشارکتهای اقتصادی، خدمات عمومی، فعالیتهای داوطلبانه و دیگر فعالیت های اجتماعی که در بهبود وضعیت زندگی همه شهروندان موثر خواهد افتاد. در واقع، این نگاه ضمن اشاره به حقوق شهروندی مدون و قانونی، در نگاه کلیتر به رفتارهای اجتماعی و اخلاقی می پردازد که اجتماع از شهروندان خود انتظار دارد» (علی دوستی، ۱۳۸۸: ۵۵) شهروند به تک تک افرادی که در یک جامعه یا کشور زندگی می کنند، گفته می شود. در این تعریف کلیدی، افرادی که در محدوده جغرافیایی یک کشور زندگی

می‌کنند و نیز افرادی که به عنوان تبعه در خارج از مرزهای آن کشور زیست می‌نمایند، نیز شهروند تلقی می‌شوند. اصطلاح «حقوق شهروندی» در ترمینولوژی حقوق به کار نرفته است اما اصطلاح حقوق انسان که معنایی نزدیک به حقوق شهروندی دارد، این گونه تعریف شده است: «حقوق انسانی حقوقی است که افراد از جهت انسانیت از آن برخوردار هستند و ربطی به حیثیت و تابعیت یا مذهب یا نژاد یا رنگ یا جنس آنها ندارد. کمیت این حقوق بستگی به طرز فکر اکثریت یک ملت و تمدن و سوابق تاریخی آن دارد. ضابطه خاصی که معرف کمیت مذکور باشد، وجود ندارد و دولت‌ها در روابط بین‌المللی میل دارند که این حداقل حقوق را رعایت کنند» (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۲: ۲۳۱). هر چند حکومت در حمایت و رعایت مصادیق حقوق شهروندی و تنظیم سازوکارهای مربوط به تحقق آن موثر است، اما تمامیت حقوق شهروندی ناشی از اراده حکومت و تمایل وی برای اعطای آن به مردم نیست. حقوق شهروندی از جامعیتی برخوردار است که شکل و نوع حکومت و حاکمان می‌پردازند، بر این مبنا موجودیتی که خود ناشی و زاییده حقوق شهروندی است، نمی‌تواند موجد این حق باشد. حقوق شهروندی دارای کلیت و یکپارچگی است و این امر قابلیت تفکیک را از آن می‌گیرد. حقوق شهروندی در واقع مجموعه حقوقی است که افراد به اعتبار موقعیت شهروندی خود از آن برخوردار می‌باشند و نیز مجموعه قواعدی که بر موقعیت آنان در جامعه حکومت می‌کند، اطلاق می‌گردد. «در نظریه‌های شهروندی، تعریف متعارف و نسبتاً مورد اجماع از شهروندی و به عبارت دقیقتر هسته مشترک تمامی تعاریف که با محوریت دو مقوله کلیدی حق و وظیفه همراه است، شهروندی را مفهومی به هم پیوسته از حقوق و وظایف مدنی سیاسی و اجتماعی می‌داند که به مثابه نوعی پایگاه، شان و عضویت اجتماعی به تمامی افراد جامعه اعطاء شده است و فارغ از تعلقات طبقاتی، نژادی، قومی، مذهبی و اقتصادی، همگان را یکسان فرض گرفته و آنها را واجد حق برخورداری از تمامی امتیازات، منابع و مزایای حاصله از جامعه می‌داند و نهایتاً مسئول، مکلف و موظف به مشارکت در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، محسوب می‌نماید» (نجاتی حسینی، ۱۳۸۵: ۳). درنهایت باید افزود، مفهوم شهروندی تا حد زیادی وابسته به شرایط کشور و جامعه خاص می‌باشد و هر فرهنگی نیز شرایط ویژه خود را می‌طلبد اما با فروگذار کردن تفاوتها و در یک برداشت کلی می‌توان بیان داشت که شهروندی مقوله‌ای است مرتبط با نحوه عملکرد افراد به نحوی که آنها قادر باشند در یک جامعه

دموکراتیک محیط خود و محیط اجتماعی سایرین را به نحو مثبت و بارزی متأثر سازند» (عالی، ۱۳۸۱: ۸۶) حقوق شهروندی در حقیقت به مجموعه حقوقی اطلاق میگردد که افراد یک جامعه به اعتبار موقعیت شهروندی خود از آن برخوردار می باشند و به اصطلاح حق طبیعی و عرفی آنهاست و از طرف دیگر معمولاً نیز اطلاق عام را شامل می شود بر مجموعه امتیازات مربوط به شهروندان و نیز مجموعه قواعدی که بر موقعیت آنان در جامعه حاکم است. به عبارتی دیگر مجموعه حقوق و امتیازاتی را در بر میگیرد که به شهروندان یک کشور با لحاظ کردن دو اصل کرامت انسانی و عدم تبعیض، برای آماده سازی زمینه رشد شخصیت فردی و اجتماعی شهروندان در نظام حقوقی هر کشور اختصاص مییابد، حقوق شهروندی نام دارد و مجموعه قوانین و امتیازات مربوط به حقوق شهروندان به حقوق فردی مانند آزادی بیان، حقوق مربوط به گروهها و اقلیتها مختلف جامعه چون حق برخورداری از انرژی تقسیم می شود. «بعضی از حقوق دانان حفظ نظم در جامعه را مهمترین مصلحت ها قلمداد کرده و قواعد حقوقی را مقرراتی در نظر می گیرند که از طرف قوای صالح دولت تضمین شده و هدف آن استقرار صلح و نظم در اجتماع است. تعریف حقوق شهروندی یک مفهوم نسبتاً وسیعی را در بر می گیرد که شامل حقوق مدنی و سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فردی است که چگونگی روابط مردم و دولت و موسسات شهری و حقوق و تکالیف آنان در برابر یکدیگر را تنظیم می نماید که منشعب از حقوق اساسی در چارچوب قانون اساسی کشور است. به منظور رعایت و حفظ حقوق افراد و انسانها در بخش کلان جامعه است» (کاتوزیان، ۱۳۱۱: ۳۱۲-۳۱۱) توجه به حقوق شهروندی و افزایش دانش و آگاهی جامعه نسبت به آن قادر است در استقرار جامعه ای پیشرو، قانونمند و متعالی تاثیرگذار باشد. در همین راستا آموزه ها و روایات بسیاری در منابع اسلامی و شیعی وجود دارد که علاوه بر احترام بر حقوق تک تک افراد جامعه آنان را از تعدی و تجاوز به حقوق دیگران باز منع می کند. در حقیقت پاسداشت حقوق افراد بازگرفته از فطرت انسانی و طبیعت آفرینش او مورد توجه قرار گرفته است. یکی از مهمترین اصول حقوق شهروندی این است که هر فردی به این باور برسد که انسانها و افراد جامعه از کرامت و احترام انسانی برخوردار میباشند و در این راستا حقوق خانواده، حقوق همسایگان، حقوق فقرا، حقوق پدر و مادر، حقوق حاکمیت و... معنا و مفهوم پیدای می یابد این حقوق می تواند از زوایای مختلف در بوته نقد قرار گیرد. حقوقی که شهروندان نسبت به خود باید آن را کاملاً رعایت کنند، حقوق دولتمردان نسبت به مردم، حقوق مردم در قبال دولتمردان، حقوق احاد جامعه نسبت به یکدیگر و ... از این قبیل خواهند بود. توجه به مفاهیمی چون آزادی در قلمرو مرزهای تعریف شده و تنظیم روابط اجتماعی از جمله

مباحث مهم مرتبط با حقوق شهروندی است که در ادبیات دوران مشروطه در مفهوم جدید آن مورد توجه قرار گرفته است. شاید در کمتر اثر هنری ادب فارسی باشد که به حقوق افراد در قالب های مختلف حکایت، طنز، شعرو مطایبه اشاره نشده باشد. در آثاری چون کلیله و دمنه، سیاست نامه (سیرالملوک)، قابوس نامه، مثنوی معنوی، گلستان، بویژه در آثار نظم و نثر دوران مشروطه و بعد از آن می توان به موارد زیادی از مبانی و مباحث حقوق شهروندی برخورد نمود. در حقیقت ادبیات، ظرفیت گسترده و وسیعی برای آموزه ها و ترویج حقوق شهروندی، فرهنگ سازی و ایجاد بسترهای مناسب برای رشد آن را در خود دارد. بعد از توحید و معاد، عمل صالح، اساساً عمده ترین موضوعی است که در آثار ادب پارسی بازتاب یافته است که در قالب مسایل اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، عرفانی و تذکر به رعایت عدل و دوری جستن از ظلم و ستم، توجه به حقوق بشر ... بیان شده که همه نمودهایی از حقوق شهروندی انسانها می باشد. (سازکارنژاد، ۱۳۸۱: ۱۴۱) در این میان انقلاب مشروطه که در ادبیات سیاسی ایران، نماد آزادی خواهی و تحقق حقوق شهروندی است بستر پرورش بزرگان در عرصه ادبیات سیاسی را فراهم کرد و به رویش ادبیات سیاسی در ایران منجر شد. بر این اساس زندگی سیاسی و ادبی شعرا و نویسندگان بسیاری در این دوره در مسیر تحقق حقوق شهروندی به معنای عام و تحقق آزادی به مفهوم خاص اختصاص یافت. برای شهروند و شهروندی تعاریفی وجود دارد که متداول ترین آنها این است: «شهروند فردی است در رابطه با یک دولت، که از سویی برخوردار از حقوق سیاسی، مدنی، اجتماعی است و از سوی دیگر، در برابر دولت تکلیف هایی به عهده دارد. این رابطه را شهروندی گویند» (آشوری، ۱۳۶۶: ۲۲۱). عنوان شهروندی برای یک انسان در اجتماع به ناچار حقوقی را برای وی هم از طرف هموعان و هم از طرف سیستم حکومتی حاکم بر آن جامعه به همراه دارد که رعایت آن امری الزامی و انکارناپذیر است. اگر بپذیریم که شهروندی موقعیتی است که اجتماع انسانها در یک مکان و تابع قوانین خاص و بهره مندی از یک نظام و حکومت واحد است، لذا این واژه با این مفهوم برخورداری از یک حقوق و پذیرش تکالیف در کنار هم بودن و ایفای نقش شهروندی را در خود نهفته دارد که برای استمرار آن می بایست رعایت گردد. صاحب نظران و حقوقدانان این عرصه هم برای حقوق شهروندی تعاریفی را اریه کرده اند که همگی مفهوم واحدی را بیان داشته اند. گروهی آن را زیرمجموعه حقوق بشر قرار داده و معتقدند که: «حقوق شهروندی در چارچوب حقوق بشر قرار می گیرد. حقوق بشر مجموعه

حقوقی است که برای شان انسان بدون در نظر گرفتن علقه تابعیت فرد لازم تلقی می شود. ولی در مورد حقوق شهروندی، علقه بین فرد و یک دولت و حاکمیت؛ یعنی حقوق و تکالیف متقابل فرد در رابطه با دولت هم مطرح است. حقوق شهروندی و اجزای آن به عبارت ساده، همان حقوق بشر است. گروه دیگر بین حقوق شهروندی و حقوق بشر فرق قایل شده اند و بر این باورند که مجموعه ای از حقوق - با هر درجه از اهمیت - است که در قوانین یک قلمرو حکومتی برای اتباع آن قلمرو شناخته شده است. دلیل اینکه به جای واژه کشور یا دولت از واژه قلمرو حکومتی بهره جستیم، این است که بتوانیم این اصطلاح را همزمان برای اتباع یک ایالت، یک دولت و حتی مجموعه ای از دولتها که در بعضی زمینه ها مانند حقوق بشر و مسایل اقتصادی و غیره، مقررات یکسانی اعمال می کنند، به کار بریم مانند اتحادیه اروپا که در سالهای اخیر «شهرونداروپایی» را مطرح کرده اند اما در مقابل «حقوق بشر»، مجموعه ای حقوق است که به یک انسان فارغ از همه تعلقات و قیود دیگر اعم از تابعیت، رنگ، نژاد، گرایش سیاسی و غیره تعلق می گیرد» (علی اکبری و حسن نیا، ۱۳۹۵: ۱۴۶)

محمدباقر میرزا کرمانشاهانی

محمدباقر میرزا کرمانشاهانی، متخلص به خسروی در شرحی که در آخر تذکره اقبال نامه می نویسد خود را این گونه معرفی می کند: «... تولدم در بیست و چهارم ربیع الثانی ۱۲۶۶ ه.ق در کرمانشاهان اتفاق افتاد و نزدیک پنجاه سال است در این شهر مقیم هستم. سی سال از این مدت را در سایه تربیت و عنایت پدرم شاهزاده محمدرحیم میرزا ابن محمدعلی میرزای دولتشاه بن خاقان فتحعلی شاه (قاجار) با خاطری اسوده و با رفاه تمام زندگانی کردم... در سایه پدرم به تحصیل عربی و ادبیات از صرف و نحو، منطق، معانی و بعضی ریاضیات و حکم و اصولین و... پرداختم. گاهی خاطر را به سرودن غزل و قصیده مشغول می نمودم که پدرم مرا از این کار منع می فرمود ولی حسین علی خان کلهر مرا به گفتن شعر ترغیب کرد. و مدتی همنشینی صاحبان ذوق به سرم افتاد و... صحبت اهل حال را به ارباب قیل و قال ترجیح دادم و...» (خسروی، ۱۳۸۵: ۵). محمدباقر خسروی پس از وفات پدر برای برقراری «مرسومش» به تهران رفت پس از سالی به کرمانشاهان برگشت و پنج سالی در تلگراف خانه انجا مجانی خدمت کرد. به قناعت و انزوا روی آورد و به نوشتن اثری چون دیبای خسروی، رساله ای در شرح زحافات و عمل عروضیه، ترجمه داستان عذرای قریش تالیف جرجی زیدان پرداخت (همان) رشید یاسمی در مقدمه کتاب شمس و طغرا،

نویسنده این کتاب را یکی از ادبای بزرگ عصر حاضر می داند و معتقد است قرن چهاردهم هجری کمتر شخصیت ایرانی را پرورده است که علم و ادب و اخلاق و ایمان و ذوق و طبعی به این وسعت و پاکی و روانی داشته باشد. به نظر او دوره‌ی مشروطه از ان روزگاری در تاریخ ایران است که کلیه اسباب برای ناامید کردن و خاموش ساختن علما و حکما و صاحبان ذوق و اخلاق پاک و صافی در هر جای ایران فراهم است و خسروی با عشق و ارزوی فراوان به

اموختن و یاد دادن هموطنان خود همت می گمارد. راستگویی، درستکاری، رحمت، عزت نفس و مختصر عصیت اخلاق و ثبات قدم در عقاید دینی و طریقتی و مسلکی، مطالعه آثار گذشتگان، داشتن خطی خوش و بالاتر از همه وطن دوستی وفاداری به مشروطه از صفاتی است که رشید یاسمی در وجود خسروی می بیند و در نوشته اش از آنها یاد می کند. (همان: ۱-۱۴). خسروی بیش از آنکه به شاعری شناخته شود، در شیوه نثرنویسی شهرت دارد. وی انسانی وطن پرست و مشروطه خواهی معتدل بود و در اشعار خود نیز از این مضامین سخن به میان آورده است (غلام، ۱۳۸۱: ۲۱۵ و ۲۱۶). یحیی ارین پور، خسروی را یکی از پیشوایان نثر نوین ادبی و نویسنده نخستین رمان تاریخی ایران می داند (آرین پور، ۱۳۱۲: ۲۴۱). و درباره او می نویسد: «به علت علاقه ای که علاءالدوله حاکم کرمانشاه به اخلاق و معنویات خسروی پیدا کرد او را به همراه خود به ایالت فارس آورد. در آن زمان که در فارس حکومت استبداد رو به زوال بود و مامورین دولت بر جان و مال مردم اختیاری نامحدود داشتند، خسروی پس از فراغت از کار روزانه بر مزار شیخ (سعدی) و خواجه (حافظ) اعتکاف میجست و به خدمت وفا علی شاه، سرسلسلی درویشان شاه نعمت الهی، می شتافت و اوقات را به تزکیه نفس یا به تماشای اماکن قدیمی و آثار باستانی فارس می گذراند. نتیجه این مطالعات و رهاورد این سفر طرح رمان تاریخی معروف «شمس و طغرا» بود که بعدها در یکی از مزارع ماهی دشت (در کرمانشاهان) به رشته تحریر کشید. خسروی پس از مراجعت به کرمانشاهان و شروع مشروطه، از افکار جدید پشتیبانی کرد و در همه حال بر عقیده خود پایدار ماند و بر اثر حوادث محلی، چندین بار به حکم اجبار از شهر به دامن صحرا و ایلات، که با بعضی از آنها خویشاوندی داشت، پناه برد و بعد از ورود سالار الدوله به صفحه غرب، ناچار ایران را ترک گفت و به زیارت عتبات رفت». در ایام جنگ بین الملل اول که غرب ایران میدان

تاخت و تاز لشکریان بیگانه شده بود خسروی مدتی به کوه پناه برد و با عشایر گریزان در غارها و جنگل ها مسکن گزید و عاقبت با قول و قرار او را به شهر آوردند و به محض ورود دستگیر و زندانی کردند. و خواستند به سیستان تبعیدش کنند. لیکن در همدان فسخ عزیمت کرده پس از دو ماه حبس به وساطت امیر افخم، به شرط اینکه از تهران خارج نشود، اجازه آمدن به مرکز دادند» (ارین پور، ۱۳۱۲: ۲۴۱) محمدباقر میرزا خسروی پس از سفر به تهران می کوشد خود را تاریخ نگار معرفی کند نه رمان نویس، درحالی که وقایع تاریخی پس زمینه کمرنگی از رمان عشقی ماجرابی او را تشکیل می دهند... او حرمت نگهدار مالکان و نجیب زادگانی است که هنوز احساسات وطن پرستی را کاملاً از دست نداده اند (میر عابدینی، ۱۳۱۸: ۳۳). او باقی عمر را در تهران به مطالعه و مجالست با دانشمندان گذراند و سرانجام در روز چهارشنبه ۱۶ ربیع الاول ۱۳۳۸ ه ق درگذشت (ارین پور، ۱۳۱۲: ۲۴۱). و در این بابویه در کنار پیر طریقیش آقا محمدحسن نقاش زرگر به خاک سپرده شد. بزرگ داشتی که هنگام مرگش صورت گرفت و مرثیه نامورانی چون ملک الشعرا بهار و حاج میرزا یحیی دولت آبادی درباره وی نمودار مقام ادبی خسروی است (یوسفی، ۱۳۱۱: ۱۹۲). نویسنده در مقدمه مختصر رمانش یادآوری می کند که: «این کتاب رمانی است امیخته با بعضی وقایع و مطالب جغرافی و دقایق اخلاقی که در سال ۱۳۲۵ ه ق، در موقعی که اوضاع شهر کرمانشاه بر اثر تهاجم بیگانگان اشفته و باب قتل و غارت و هتک ناموس در آن مفتوح و راه اسایش و صون مال و جان و آبرو از آن مسدود بوده، می نویسد. این اوضاع نابسامان او را مجبور می کند همراه با خانواده اش به یکی از دهات دور از شهر برود و در نهایت ملالت و افسوس به حال وطن عزیز و فرزندان آن به سر برد. و چون زمان مهاجرت طولانی می شود برای اشتغال خاطر به تالیف و تصنیف این کتاب می پردازد.» او در ادامه می گوید: این کتاب تاریخ مجملی است از وقایع بیست و چهارساله فارس و زمان پادشاهی ابش خاتون اخر اتابک از سلسله سلغریان. و داستان از اردیبهشت ۶۶۱ هجری شروع می شود یعنی، سال سوم حکومت ابش خاتون و موقع ورود امیر انکیانو، فرستاده ایلخان فارس. این رمان در سه جلد تالیف شده و هر جلد آن به نامی موسوم گشته است: جلد اول: شمس و طغرا، جلد دوم: ماری ونیسی، جلد سوم: طغرل و هما که در غره رجب سال ۱۳۲۸ ه ق در مزرعه جو گره از مزارع ماهی دشت کرمانشاهان به پایان رساند (ارین پور، ۱۳۱۲: ۲۴۱). (موضوع این داستان «عشق» است (غلام، ۱۳۸۱: ۲۲۱) عشق شمس به طغرا و عشق ماری و ابش خاتون به شمس، عشق طغرل، فرزند شمس، به هما، عشق ملکزاده به فردوس (دختر شمس) عشق عیسی (فرزند امیدوار و برادرزاده شمس) به دمشق و ... نویسنده در سراسر کتاب، داستانهای عاشقانه را با

بسیاری از صحنه های هیجان انگیز، وقایع سیاسی - اجتماعی، جنگ و تدبیر و مطالب تاریخی و جغرافیایی با لطف و زیبایی خاصی درامیخته است» (یوسفی، ۱۳۱۱: ۲۱۱) روش خسروی در این داستان این است که ابتدا زمینه مناسب تاریخی می چیند؛ سپس دسیسه عاشقانه اثر را به شدت پی می گیرد (غلام، ۱۳۸۱: ۲۲۱). او به پیروی از نثر نویسان گذشته در مواردی مصراع یا بیت هایی را از شاعران بزرگ استشهاد کرده و به ملاحظت و حلاوت نثر او افزوده است. در نثر خسروی گاهی سجع، کنایه، تمثیل و تعبيرات عوام دیده می شود (رحیمیان، ۱۳۸۵: ۴۵). شخصیت های اصلی داستان عبارت اند از: خواجه شمس الدین دیلمی (شمس) و طغرا، دختر امیر التاجر بهادر، ماری، بزرگزاده ونیزی؛ ابش خاتون، آخرین اتابک فارس؛ طغرل، پسر خواجه شمس الدین، هما، دختر نظام الدین، وزیر ابش خاتون که «همگی از طبقه مرفه و اشراف جامعه انتخاب شده اند و از این روست که برای حفظ منافع و مصالح شخصی به شدت از نظم موجود دفاع و در برابر تحولات اجتماعی ایستادگی می کنند» (غلام، ۱۳۸۱: ۲۳۸)؛ علاوه بر این طبقه، اشخاصی از طبقات مختلف در داستان حضور دارند مانند: شاعر، عارف، نوکر، پهلوان، کلو، پیشه ور، بنا، نجار، روسپی، عیار و افرادی با ادیان مختلف مانند مسلمان و مسیحی. و این حضور داستان را بسیار جذاب و خواندنی کرده است. این شاید نتیجه آن باشد که قهرمانان داستان مردمی هستند طبیعی و حقیقی. و ما با کسانی روبرو می شویم که اگرچه قرنهای پیش می زیسته اند در صفات و غم ها و شادیها و ارزوها و ناکامی هایشان حتی در خلال چاره گری و فراز و نشیب حیات آنها، جلوه هایی از زندگی واقعی را می بینیم. همین خصیصه نظر ماخالسکی (۱۹۱۹-۱۹۱۴) را جلب کرده که نوشته است: «خسروی نخستین کسی است که در رمان جدید ایرانی اشخاص را با سجایای طبیعی و خصایلی روحی که بسیار هنرمندانه نموده شده، آفریده است. (یوسفی، ۱۳۱۱: ۲۱۴) خسروی درصدد نیست که از قهرمانان خود موجوداتی خیالی و انسانهای بسازد، بلکه منظور او آن است که عهدی را که مورد نظر است، هم چنان که بوده، با همه مزایا و محسنات و معایب و مفاشدش و با همه طبقات مختلف مردمی که در آن می زیسته اند، در نظر خوانندگان مجسم کند. اصولاً هنر بزرگ نویسنده در همین تصویر اشخاص و اجتماعات و بیان زندگی و صفات طبیعی و معنوی آنهاست» (ارین پور، ۱۳۱۲: ج ۲، ۲۴۸). اما نظر عابدینی نسبت به داستان شمس و طغرا و نویسنده اش متفاوت است. به عقیده او «نویسندگانی مانند خسروی که به حمایت والیها متکی بودند، در سالهای مبارزه مردم بر ضد

استبداد و استعمار، با گوشه گرفتن در تاریخ جاهای تاریخی غصه اشراف و شاهزادگان تاج و تخت از کف داده را می خوردند و داستانهای پر اب و تابی از جنگ و عشق می نوشتند. اینان محافظه کارانی بودند که در سوگ نبود امنیت حسرت ارزش های سامان کهن را می خوردند و با قرار دادن داستانهای ماجرابی خود درزمینه تاریخ، از ارواح بزرگان دوران گذشته، برای آرام کردن مردم درگیر انقلاب، یاری می طلبیدند» (میر عابدینی، ۱۳۸۱: ۳۳)

مولفه های شهروندی

خسروی پیش از نوشتن این داستان از ویژگی های این دوره، باخبر بوده که توانسته ان را به خوبی منعکس کند. نویسنده در این داستان از روزگاری سخن می گوید که ایلخانان و ایادیشان در ایران برای انجام هر تجاوزی آزاد بوده اند و حکمرانان برای به دست آوردن ثروت و حفظ مقام خود هدایای زیادی تقدیم ایلخانان مغول می کردند. «بازار رقابت و توطئه های پنهانی گرم بود و کسی بر مال و جان خود ایمنی نداشت و هر چند گاه نوبت به دست نودولتان دیگر می افتاد تا کیسه خود را پر کنند و در این میان کسی می توانست از شر آنان خلاصی یابد که زیرک و موقع شناس باشد» (یوسفی، ۱۳۱۱: ۲۱۶) خان مغول نه خدا را می شناخت و نه شرم از کسی داشت. برای تحصیل دیناری حکم به تخریب دیواری می کرد و به تصور وصول دانه ای به ویرانی خانه ای فرمان می داد» (خسروی، ۱۳۸۵: ۱۱۲) اوضاع اشفته اجتماعی و سیاسی شیراز در زمان حکومت ابش خاتون و هرج و مرج داخلی ایران به سبب تسلط نظامی و اداری مغولان بر کشور در شکل گیری صحنه ها و حوادث داستان کاملاً مشهود است. از این رو قهرمان داستان (شمس) مجبور است برای رسیدن به خواسته هایش روحیه محافظه کاری پیش گیرد و از ثروت بادآورده ای که نصیبش شده به همه ارکان حکومت باج دهد و به قول عابدینی «مانند قهرمانان افسانه های پریان با تکیه بر گنجی کلان اسباب پیشرفت خود را فراهم سازد». (۳۳: ۱۳۸۱) ضعف حکومت ابش خاتون در کنترل اوضاع باعث می شد لوطی ها، رنود، ارادل و اباش و کلوها مثل پهلوان محمد نجار و لولی و دستیارانشان در عرصه داستان فرصت نقش افزینی پیدا کنند. تا جایی که گاهی اتفاق می افتد «شمس» به کمک آنها بر دشمنانش پیروز شود. و نقش های مثبت و منفی این گونه افراد در جامعه ان روز شیراز دید نویسنده داستان پنهان نمی ماند. «هرج و مرج اوضاع فارس، رقابت در دستگاه اتابک شیراز و حکومت ایلخانان مغول، رواج گوشه ای از احوال ان دوره است» (یوسفی، ۱۳۱۱: ۲۱۶) رشوه گیری و رشوه دهی برای به دست آوردن مناصب حکومتی سکه رایج ان زمان بود و هر کس برای

نزدیک شدن به فرمانروایان بیگانه و اشغالگران و یا برای جلب منفعت یا دفع مضرتی گوی میدان را از دیگری میربود. رفاه، شاد خواری و اسراف که از لوازم اشرافی گری است در زندگی بسیاری از فرمانروایان، امیران و خواجهگان ایرانی و مغول دیده می شود. دامن بسیاری از این حاکمان به فسق و فجور و تباهی الوده است. به ویژه آبش خاتون «که نقشی در تکوین محتوای تاریخی اثر ندارد و تنها صحنه های عاشقانه ان را غنا می بخشد و شخصی است نالایق، زبون و درعین حال شهوت ناک» (غلام، ۱۳۸۱: ۲۲۱) نویسنده اثر، تعظیم و کرنش قهرمان داستان در برابر حاکمان مغول یا دست نشانندگان آنان را به طرز استنادانه ای به اوضاع نابسامان و تسلط بی پروای مغولان نسبت می دهد و سازش او را با مغولان توجیه می کند و معتقد است که همین روحیه تسلیم و سازگاری در اجتماع است که قهرمان داستان گاهی از روی مصلحت و یا از روی اضطرار که برایش پیش می آید مجبور می شود به همکاری آنان تن دهد و تمام امکانات خود را صرف دفع ضررهای احتمالی و رسیدن به معشوق خود نماید و در این راه از بذل جان و مال دریغ نورزد و به استقبال هر خطری برود. به گفته غلامحسین یوسفی «روح تسلیم و طرز سلوک مردم با مغولان از صحنه های عبرت انگیز کتاب است. عامه مردم که دست و پایی نداشتن؛ خواص نیز از بیم آنکه دارایی و مقام و منافعتشان به خطر نیفتد به هر کار تن می دادند. باین همه اگر صدایی برمی خاست از همان مردم کوچه بازار بود» (همان، ۱۳۱۱: ۲۱۸). و یکی از مردم کوچه و بازار که با مغولان طرف می شد و به آنها صدمه می زد و از او بسیار ملاحظه می کردند پهلوان محمد نجار بود (خسروی، ۱۳۸۵: ۱۴۹). او گاهی به مغولان اعتراض می کرد و انکیانو را «مغولک» می خواند و درباره فرصت طلبان می گفت: «اینها که می خواهند دارای همه چیز باشند ناچارند از همه کس تملق بگویند. فرقی ندارد هرکس می خواهد باشد؛ کافر یا مسلمان، شیعه یا سنی» (همان: ۱۱۵). او امیر کلیجه، پیشکار ابش خاتون، را سرزنش می کرد و می گفت: «این خود شماست که از ترس خانه و علاقه و شغل و منصب از مغولها می ترسید و تمکین دارید نه ما که هیچ نداریم مگر جانی» (همان: ۱۱۱). قهرمان داستان با همه مصلحت اندیشی ها و سازش کاری هایش در برابر مغولان در همه احوال سعی می کرد از جاده شرع فاصله نگیرد و نوع دوستی و انصاف و مردانگی را در حق خود و بیگانه فراموش نکند. او به شرع مقدس پایبند است و همیشه مراقب است تا آنجا که می تواند خلاف دستورهای ان عمل نکند. ویژگی هایی که خسروی به شخصیت های داستان می دهد نمودار تیپ های حقیقی

و طبیعی در جامعه و افکار مترقیانه خود او است و به عقیده غلام نویسنده با مشروطه خواهی و اصلاح طلبی ملایم خویش در شمس و طغرا به تصویرسازی دوره‌ی تاریخی مشابه روزگار خویش دست زده است. او خواهان قطع دست تجاوز بیگانگان از ایران و اصلاح وضعیت سیاسی و اجتماعی آن با استقرار مشروطیت است و ایده‌های خود را در ارمان‌های قهرمان داستان می‌جوید. (غلام، ۱۳۸۱: ۲۲۱) روحیه بیگانه ستیزی خسروی را می‌توان در جایجای داستان مشاهده کرد. در فصل دوم و در آغاز داستان وقتی شمس به بهانه تب، پدرش را در مراسم پیش باز امیر انکیانو همراهی نمی‌کند و به استقبال نمی‌رود؛ در جواب کاکا خرم علت نرفتن خود را این‌گونه توضیح می‌دهد: «نیامدم که چشمم به جمال این مغولان وحشی مخربین بلاد و دشمنان دین اسلام و اسلامیان نیفتد. به خدا قسم راضیم بمیرم و به این کافرهای بی انصاف شترچران بیان گرد تعظیم نکنم» (خسروی، ۱۳۸۵: ۳۱) یا در جای دیگر شمس به خرم می‌گوید: «به جان خودم سوگند باین همه تفصیل که گفتید من اصلاً میل به ملاقات این قوم مغولان ندارم. و اگر هزار نفر دستیار یکدل یک جهت می‌داشتم هرگز اعتنایی به این شترچران‌ها نکرده تا جان داشتم با آنها می‌زدم» (همان: ۳۱). با توجه به این موارد میتوان گفت، زمانی که خسروی به ارایه تصویر فشرده اما گویا از تاریخ فارس دست می‌زند بی شک می‌خواهد اوضاع و احوال روزگار خود را بازگو کند. روزگاری که به مراتب اشفته‌تر از دوره حاکمیت مغول بر ایران است (غلام، ۲۲۶: ۱۳۸۱) در فصل دوازدهم داستان زمانی که شمس همراه خرم در صحن شاه چراغ شخصی را با قدی میانه، سینه پهن، گردنی کلفت، بازوی ضخیم، ریش تراشیده و سیبل‌های فروهشته با کلاهی نم‌دین بر سر و کاردی بزرگ در کمر می‌بیند، می‌پرسد: «بابا این کیست؟ خرم در پاسخ می‌گوید: گویا پهلوان محمد است که مکرر اسم او را شنیده‌اید. تمام اوباش و الواط شیراز نوچه و تابع او هستند. در عالم بابایی خیلی نقل دارد، مکرر با مغولها طرف شده و آنها را صدمه زده و بسیار از او ملاحظه می‌کنند. و از ترس او جرئت ندارند به زن و بچه شیرازیان کج تماشای نمایند» (خسروی، ۱۳۸۵: ۱۴۹). نویسنده در این قسمت از داستان، ظلم و تعدی مغولان و تعرض به زن و بچه شیرازیان را اشکارا بیان کرده است. به عقیده او اوضاع انقدر نابسامان است و بی قانونی در شیراز حکمفرماست که کسی جرئت جلوگیری از تعرض مغولان به نوامیس مسلمانان را ندارد و مغولان فقط از الواط و اوباش تحت فرمان پهلوان محمد نجار حساب می‌برند و می‌ترسند. الواط و اوباش حافظ جان و مال و ناموس مردم در شیراز می‌شوند! آیا نویسنده بهتر از این می‌توانست غربت و تنهایی و بی‌کسی مردم ایران را در برابر متجاوزان نشان دهد؟ نویسنده گاهی از بگیر و ببندهایی یاد می‌کند که نمودی از اوضاع

اشفته شیراز (مملکت) در آن زمان است. و همچنین نگرانی هایی که برای خانواده ها ایجاد می شود. الان یکی از نوکرها خبر آورد که خواجه نظام الدین را گرفته بودند به پهن دز. (همان: ۱۹۴) حسام الدین قزوینی شهرت داده که ایلخانی امر کرده تمام بستگان و دوستان ابش خاتون را بگیرند، برای جرم قتل عمادالدین» (همان) حمیده یکی از محارم خود را فرستاد تا چادر زنانه به سر محمد کرده، او را چند کنیز در میان گرفته به انجا اورند» (همان). فرزند، من دیگر نمی گذارم این خواتین به خانه خود بروند. تو کسی را داری که امشب خانه آنها را محافظت نماید؟» (همان: ۱۹۵) به نظر می آید نویسنده داستان مشابَهتی میان اوضاع شیراز آن زمان و اوضاع واحوال ایران در عصر مشروطه و پیش از آن دیده است. خسروی در خلال داستان به نامنی راهها به دست راهزنان اشاره می کند. به عنوان مثال در فصل سی و پنجم داستان می خوانیم: «از ساوه که گذشتند چند سوار پیش قراول کرده، فرستادند. یک فرسخ که رفتند یکی از سوارها به تاخت برگشت و خبر داد که یک دسته قافله که قبل از ما حرکت کرده بودند، راهزنان به میان آنها ریخته تمام اموال آنها را متصرف و چند نفر را کشته و مجروح ساخته اند. ما را که از دور دیدند، اموال را برداشته به کوهی پنهان شدند» (همان: ۳۱۴)». با این وضع ولایت مغشوش بی پادشاه و حاکمی مقتدر که هر شب از گوشه ای صدایی بلند است. من راضی نیستم که شب از خانه بیرون بمانی خاصه در خارج شهر (همان: ۱۶۳) فرزند با این شهر بینظم می توان شب بیرون ماند؟» (همان: ۱۶۱) پریشب بود که پسر خواجه شمس الدین حسین مستوفی از جایی به شهر می آمد دزدان به سر او ریخته خود و ملازمانش را مجروح و اسب های آنها را بردند» (همان: ۱۶۱). راهها هم مخوف و بی اعتبار است چگونه (خواجه محمد) می تواند خود را به انجا (قلعه موک) برساند (همان: ۱۹۴) طغرا در برابر راهزنان برو از پیش چشمم گم شو، تو اگر نعره مردانه او (شمس، شوهرم) را بشنوی زهره می بازی. ای خدا به این پست فطرت دنی بنما که از مردان نشان ندارد. دور شو از اینجا والا با این چوب مغزت را پریشان می کنم» (همان: ۴۱۳) این هم نمونه ای از وضعیت نابسامان ایران در عصر متجاوزان مغول است که خسروی قصد دارد با اوضاع نابسامان مشروطه تطبیق دهد.

دعوت به حس میهن دوستی

یاد وطن و حس میهن دوستی نویسنده در بیشتر صفحات کتاب از زبان شخصیت های داستان مکرر و اشکارا بیان می شود: خرم در جواب شمس: «... بر همه لازم است که در صلاح و فساد ان (وطن و اهل وطن) اندیشه کنیم. شبها که بی خوابی به سرم می زند. به این گونه امور که راجع به سعادت و شقاوت وطن عزیز ماست، اندیشه می کنم...» (همان: ۳۱) در جای دیگر داستان این جمله از زبان خرم خطاب به شمس گفته می شود: «فرزند جان! مگر این غیرت و درد را تنها شما دارید و دیگر کسی درد دین و حب وطن ندارد؟» (همان، ۳۸) در فصل سی و دوم زمانی که ابش خاتون خبر مسافرت شمس الدین را به همراهی خانواده التاجو بهادر می شنود پیغام می فرستد که: «برو (به شمس بگو) ملازمت من به قدر نوکری التاجو نبود که وطن خود را گذاشته دنبال آنها افتاده ای؟» (همان: ۲۱۱). که با توجه به قراین معنایی جمله های بعد معلوم می شود منظور از وطن شهر و اقامتگاه اوست نه ایران، اما به هر صورت تعلق به خاک و زادگاه مطرح است که خود نوعی وطن دوستی است. در فصل سی و سوم، در جواب نامه بهاءالدین محمد، پسر خواجه شمس الدین صاحب دیوان می نویسد «...»: در هنگامی که غریب به یاد وطن افتد و مرغ سوی اشیان پرد...» (همان: ۲۹۴). همچنین است در فصل چهل و دوم که طغرا در برابر جمیله بانو عیال ملک ظاهر مصری باحالت تعظیم از آوارگی وطن می گوید: ما به امید همین قسم عاطفت ها و مرحمت ها از وطن خود اواره شده، خود را به سایه این سلطان بزرگ درآوردیم» (همان: ۳۹۳) شمس به طغای گفت: «خاتون، دیگر ماندن شما در این اردوی (اباقاخان) چه فایده دارد؟ و طغای گفت: چه کنم، کی روم؟ شمس: چرا اجازه نمی گیرید که به مراغه رفته در سر ملک و تیولی که دارید زندگی نمایید؟ شاید من هم پس از چندی توانستم خود را از اینجا خلاص کرده به انجا بیایم و در خدمت شما به سر برم. طغرل: آیا شما همچو کاری خواهید کرد؟ و از پدر وطن و منصب خود گذشته به مراغه آمده با ما به سر خواهید برد؟» (همان: ۳۴۸) زحمت ما به ملازمان این استان از حد گذشت. استدعای مرخصی داریم که به قاهره و جیزه (غیزه) رفته اثار قدیمه ان نواحی را دیده، به وطن خود رویم» (همان: ۴۴۳) طغای (مادر طغرا) گفت: افسوس که در شیراز وطن نداریم. اگر نه منت داشتیم، (شمس) کفوی کریم و لایق پادشاهان است. اما یک دختر بیش نداریم نه او را می توان در غربت گذاشت نه این جوان (شمس) دست از دولت و نعمت خود کشیده با ما می آید» (همان: ۱۱۹) شنیده ام خواجه شمس الدین خیال حرکت دارند و به همین زودی به وطن خود می رود» (همان: ۴۲۹) پس فرستاد از شیراز چند بتا و حجار و نجار ماهر آوردند و به دستورالعمل و طراحی مارگیز دایی ماری قصر و باغی بسیار قشنگ و باصفا ساختند و ماری (همسر شمس) از ان قصر که حکایت از وطنش

می نمود، بسیار محظوظ بود» (همان: ۶۹۲) «وقتی منیاس از شمس می پرسد: «مگر به این زودی خیال مسافرت دارید؟ شمس می گوید: بلی اینجا که وطن ما نیست» (همان: ۴۲۴). مثال هایی که برای یاد وطن آورده شد، گاهی به معنای «زادگاه» هستند و نشان از بوم گرایی یا محلی گرایی است که مفهومی با سابقه تر از ملی گرایی و هویت ملی دارد. اشکال ندارد که در ناخودآگاه خسروی قوم گرایی یا بوم گرایی قوی تر از ملی گرایی و کل گرایی باشد که در آن روزگار مراحل آغازین رشد و تکوین خود را طی می کرده است. نکته قابل توجه در این باره این است که واژه وطن از جمله واژه هایی است که در دوره مشروطه از بسامد و کاربرد بالایی برخوردار بوده، همراه با واژه های «ازادی» و «قانون» از شاخصترین درونمایه های شعر و نثر بیداری محسوب می گردد. و به معنای سرزمینی که مردمانی دارای مشترکات قومی، زبانی و فرهنگی در آن زندگی می کنند به کار می رود. در این داستان نیز بسیار مورد استفاده نویسنده قرار گرفته است. همچنین است واژه «ملت» که خسروی همراه با نویسندگان عصر مشروطه به معنی جدید آن یعنی مردم به کار برده است: «... سلطان خادم شریعت و حارس ملت است» (همان: ۴۲۱)

ایجاد نظم و برقراری قانون و عدالت

در موقعیتی از داستان، نویسنده اشارهای میکند به پادشاهان ایران که واجب اطاعه هستند و همه مردم مجبورند از آنان پیروی کنند: شمس از ماری ونیزی می پرسد: «مگر شما پادشاهان خود را واجب اطاعه نمی دانید؟ و در جواب، ماری میگوید: «ما از اصل پادشاه نداریم که ناچار به اطاعت از او باشیم. شمس تعجب کرد و گفت: چگونه می شود مملکتی بی پادشاه بر پا و منظم بماند؟ ماری گفت: مملکت ما جمهوری است. گفت: جمهوری یعنی چه؟ گفت: تمام مردم انجا متحد و متفق شده اند در حفظ ولایت خود از شر بیگانگان و آبادی وطن خود و اجرای عدل و نظم و حقوق یکدیگر. پس هر چند نفر، یک نفر شخص عاقل بی غرض دانا را وکیل خود نموده به شهر بزرگ انجا که ونیس است می فرستند و آن وکلا از میان خود یک نفر را انتخاب کرده رئیس جمهور قرار می دهند و جزیی و کلی کارهای مملکت از کار دولتی و تجارتنی و زراعت و نظم و عدالت، از روی دستور و قانونی است که آن جمع نشسته ترتیب داده اند... شمس را از آن وضع بسیار

خوشامد و گفت: شهد الله! معنی زندگانی آن است که مردم آن مملکت دارند که هر کس اندازه خود را می داند و به حق دیگری تعرض نمی رساند و هیچ کاری به هوای نفس اشخاص قوی دست نمی گذارد و هزار نفر اسیر زیر دست یک نفر بی دانش و بی انصاف نیستند که هر چه خواهد با آنها بکنند...» (خسروی، ۱۳۸۵: ۶۲۱) به عقیده غلام نویسنده در این قسمت از داستان ضمن انتقاد صریح از حکومت های سلطنتی و استبدادی قاجار گوشه چشمی به فرهنگ و تمدن غرب دارد و رد پای این گرایش نویسنده در متن داستان و برخی توضیحات مثبت وی از اتن و فرهنگ و تمدن آن دیار نیز دیده می شود (غلام، ۱۳۸۱: ۲۲۸). یکی از مقاصد خسروی در بیان فساد اداری، اجتماعی و اخلاقی دوره استیلای مغولان این است که خوانندگان داستانش را در بیزاری و تنفر از جور و ستم بیگانگان با خود همراه کند. به ویژه وقتی از عدالت و نظام در کارهای «ونیز»، هوشیاری و اتحاد مردم آنجا در کارهای عمومی و دفاع از وطن و آبادی آن سخن می گوید که با نوعی شیفتگی همراه است» (یوسفی، ۱۳۱۱: ۲۲۲)

وحدت ملی در سایه قانون

ماری ونیزی در ادامه گفت وگوش با شمس می گوید: بلی چنین است، لیکن این ترتیبی که برای ما ونیزیها فراهم آمده از مسیله اتفاق است و پیروی قانون. شما هم اگر متفق شوید و از این قانون اسمانی که دارید مو به مو پیروی کنید و از آن نتوانید تخلف نمایید و رشته کار را به دست عقلائی مملکت دهید و بی مشورت و تجویز آنها کاری نکنید، همان حال آنجا را پیدا می کنید...» (خسروی، ۱۳۸۵: ۶۲۸)

انتقاد نویسنده از اوضاع کشور ایران

وقتی مارگیز، دایی ماری شمس را ملاقات کرد گفت: آمده ام تا ماری را آزاد کرده ببرم. مالیه خود را صاحب شود. و شمس پرسید: مال او چه مبلغ است؟ گفت: به حساب پول رواج این مملکت (ایران) یک میلیون دینار است که شما هزار هزار می گوئید. شمس تعجب کنان گفت: این همه مال از زنی مانده و کسی دست طمع به آن دراز نکرده! مارگیز پاسخ داد: ده مقابل این هم باشد و بیست سال صاحبش مفقود باشد، نگاه می دارند و به مرابحه ۲۵ می دهند تا وقتی صاحب یا وارث او پیدا شود بدون دیناری عیب و نقص، تسلیم او نمایند و احدی حق ندارد به یک دینار آن نگاه کند. شمس گفت: آباد شود همچو ولایتی! و مارگیز گفت: آباد هم هست. آدم فقیر بی چیز آنجا خیلی کم

پیدا می شود. مثل بلاد شما نیست که می بینم دو ثلث اهالی آن بیکارند و از مال دیگران گذران می نمایند یا به دزدی و راهزنی به سر می برند (همان: ۶۸۹)

اقتدار دولت مرکزی و رفاه و اسایش

نویسنده این موارد را در گفت و گوی شمس با بهاءالدین محمد پسر خواجه الشمس الدین صاحب دیوان حاکم اصفهان بیان می کند. پس شمس شرحی از نظم و امنیت راهها و اسودگی مردم و قوافل و ارزانی و فراوانی ارزاق که دیده بود بیان کرد و گفت: اگر حضرت خواجه در اینجا نشینند و به نظر هیبت و سیاست بر این خلق ننگرند، از کجا این امنیت حاصل و این سیاست جاری خواهد شد؟ و چگونه ناخن و چنگال گرگان ادمی صورت از جان و مال رعایای گوسفند سیرت برکنده خواهد شد؟ خواجه بهاءالدین: چنین است. وقتی به اصفهان امدم به قسمی هرج و مرج و مغشوش بود که کسی به جان و مال ایمنی نداشت. اما امروز چنین است که دیده اید (همان: ۲۹۲) در روزگار اشفته و اشوب زده ای که خسروی از آن سخن می گوید امنیت فقط با تنبیه و مجازات دزدان و راهزنان و متجاوزان به حقوق مردم به دست می آید. روشی که بهاءالدین محمد جوان برای ایجاد امنیت به کار گرفته بود. این موضوع در گفت و گوی شمس با یکی از اهالی اصفهان به هنگام ورودش به آنجا دیده می شود: شمس با تعجب پرسید: این همه تفاوت (امنیت و نظم کار منازل و اسودگی قوافل در وسط صحرا) در میان مردم این محال و اهالی فارس از چیست؟ و پاسخ می شنود: ای عزیز، خوب و بد و باانصاف و بی انصاف و دزد و راهزن در همه جا هست. اینکه در این منازل مشاهده می کنی نه از خوبی مطلق مردم اینجاست. بلکه از سطوت و قدرت و مراقبت و سیاحت حاکم این مملکت است که به جرم دزدیدن یک تخم مرغ شکم می درد و به گناه اندک، عقوبت های بزرگ مینماید. چه بسیار خاندانهای کهن را برای اندک خطایی از بنیان برانداخته و چه بسیار دست های قوی را محض دراز شدن به مال ضعیفی از ساعد قطع کرده است. (خسروی، ۱۳۸۵: ۲۸۱) به کلی وضع و ترتیب اینجا (مصر) مخالف است با ایران و رسومات دربار سلاطین ظالم ما. اینجا رفتار آنها به قانون اسلام است. همه کس به سلطان سلام می کند نه تعظیم و جز

پیشخدمت و حاجب بار کسی در حضور سلطان به پا نمی ایستد. و همه اذن جلوس دارند. ان کبر و مناعت و خودپسندی ها به هیچ وجه در اینجا نیست...» (همان: ۴۲۱)

توکل به خدا

فردوس در جواب طغرا گفت: بلی عزیزم، دواي همه دردها با خداست و باید از او خواست که طبیب را او بفرستد و دوا را به وی تلقین کند. پس چرا باید از او مرگ خواست که باعث خشم خداوند است و دلالت بر تصور عجز او می کند از اسوده ساختن بنده خداوند مسبب الاسباب است. از او باید خواست که سبب را پیش آورد تا علاج درد کند» (همان: ۸۲) شمس خندید و گفت: حالا زود است او را گرفتار زن و بچه کنیم. اگر آنها صبر می کنند و عجله در شوهر دادن دختر خود ندارند تا موقع زن گرفتن طغرل، من هم بی میل نیستم به وصلت آنها. اما یک عیب دارد و ان این که آنها سنی هستند و ما شیعه». (همان: ۱۵۱)

نتیجه گیری

ادبیات ایران زمین به ویژه نثر معاصر این های تمام نما از زندگی مردم است. یکی از مهمترین موضوع های مورد مطالعه در علوم اجتماعی، تاثیراتی است که جامعه بر روی فرد میگذارد. بدون شک این عوامل بر روی شاعر و نویسنده نیز تاثیرگذار بوده و چه بسا این قشر را به نسبت دیگران بیشتر متاثر کند. پس نویسنده نیز به عنوان فردی از اجتماع تحت تاثیر محیط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و آرمان های جامعه خود قرار گرفته و اثرش تجلی نموده های اجتماعی و طبیعی خواهد بود. هنگامی یک اثر ادبی در میان مردم مقبولیت پیدا می کند که شخص با خواندن ان احساس کند که پدیدآورنده اثر، جزئی از اوست و دردها و رنج هایش را می شناسد. رمان نویسان معاصر سعی کرده اند تلخ ترین واقعیات جاری در اجتماع خود را با بیانی ساده و صمیمی بیان دارند و افق دید خوانندگان را به سوی بخشی از عمیق ترین معضلات جامعه وسعت بخشند. هدف آنان، به نمایش گذاشتن زوال ارزش های دیرینه سالهایی است، که قرن های متمادی پایه های زندگی و تمدن این سرزمین بوده و امیدوارند از طریق این بازنمایی بتوانند با تحریک افکار و اذهان از این زوال جلوگیری کند. آنچه در رمان معاصر به عنوان حقوق شهروندی می توان دید بیشتر جنبه انتقاد و اعتراض به وضع موجود است که نویسندگان رمانها آن را به بهترین شکل ممکن بیان کرده اند. وضعیت سیاسی یک کشور در ارتباطی دوسویه، متاثر از وضعیت اجتماعی و خصوصیات مردمانش است. تغییر

هرکدام از آنها تأثیری تعیین کننده بر دیگری دارد و بررسی دیدگاه هر نویسندگانی دربارهی یکی از این موضوعات، بیشک به حوزهی دیگر نیز تسری می یابد. تا جایی که به بررسی ما مربوط می شود، اغلب رمان نویسان دوره پهلوی اول و دوم نویسنده ای رئالیست هستند که رخدادها و واقعیت های اجتماعی را در آثارشان منعکس کرده که عمدتاً موارد ضعف و عقب ماندگی در عرصه های سیاسی و اجتماعی را شامل می شود. به صورت کلی آنچه در اغلب رمانهای معاصر می توان از دغدغه نویسندگان به عنوان حقوق شهروندی نام برد، عبارت اند از وضعیت بد فرهنگی، آموزشی، بهداشتی و اقتصادی جامعه، رواج بی بندوباری، رواج فحشا، نبود آزادی (آزادی بیان، آزادی عقیده، آزادی در انتخابات و...)، حقوق زنان در جامعه است.

منابع و مأخذ

- ۱) ارین پور، یحیی، از صبا تا نیما، چاپ پنجم، تهران: زوآر، ۱۳۱۲
- ۲) جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مقدمه عمومی علم حقوق، تهران: گنج دانش، ۱۳۹۲
- ۳) حلاج زاده، لیلا، جلال و نثر شکسته معاصر، کتاب ماه ادبیات، ۱۳۸۹، شماره ۴۴، پیاپی ۱۵۸
- ۴) خسروی، محمد باقر، شمس و طغرا چاپ اول. تهران: هرمس، ۱۳۸۵.
- ۵) دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، زیر نظر محمد معین، تهران: سیروس، ۱۳۱۱.
- ۶) رضایی پور، ارزو، مجموعه کامل قوانین و مقررات حقوق شهروندی، تهران: سپهر ادب، ۱۳۸۵.
- ۷) زبان و ادبیات فارسی اسفند، دانشگاه هرمزگان، ۱۳۹۲
- ۸) سازکارنژاد، جلیل، حافظ پژوهشی، چاپ اول، تهران: مرکز حافظ شناسی، ۱۳۸۱.
- ۹) شمیسا، سیروس، فرهنگ اشارات، تهران: سیروس، ۱۳۸۱
- ۱۰) طالب زاده، سکینه، تأثیر سفرنامه نویسی عصر مشروطه بر سادگی نثر، هفتمین همایش پژوهش های زبان و ادبیات فارسی اسفند، دانشگاه هرمزگان، ۱۳۹۲
- ۱۱) طالب زاده، سکینه، تأثیر سفرنامه نویسی عصر مشروطه بر سادگی نثر، هفتمین همایش پژوهشهای
- ۱۲) عاملی رضایی، مریم، تحلیل تقابل سنت و مدرنیته در رمان اجتماعی پس از انقلاب اسلامی، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۲۵، تابستان ۱۳۹۱، صص ۱۶۱-۱۳۳.

- ۱۳) علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۵.
- ۱۴) علی اکبری، ابوذر، حسن نیا، محمدرضا، منشور حقوق شهروندی در بعد حقوق قضایی و کیفری (با نگرش تقنینی و اجرایی) دومین همایش استانی حقوق شهروندی، دانشگاه پیام نور بهشهر، ۱۳۹۵.
- ۱۵) علیدوستی، ناصر، پلیس و آموزش حقوق شهروندی، فصلنامه مطالعات راهبردی، ۱۳۸۸، شماره ۱۱
- ۱۶) غلام، محمد، رمان تاریخی، چاپ اول. تهران: چشمه، ۱۳۸۱.
- ۱۷) فتحی، کورش؛ ذهبیون، شهلا، شهروند الکترونیک، مجله پژوهشی - آموزشی مدارس کارآمد، ۱۳۸۸، شماره نهم، صص ۳۱ - ۲۴.
- ۱۸) کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۱۱.
- ۱۹) معین، محمد، فرهنگ فارسی، ۶ جلدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۲.
- ۲۰) میر عابدینی، حسن، صدسال داستان نویسی در ایران، تهران: نشر چشمه، جلد سوم، چ دوم، ۱۳۸۱.
- ۲۱) نجاتی حسینی، سید محمود، حق و وظیفه شهروندی در فلسفه سیاسی هابرماس، رساله دکتری
- ۲۲) نوابخش، مهرداد، بررسی مفهوم شهر و شهروندی از دیدگاه جامعه شناسی، فصلنامه تخصصی جامعه شناسی، ۱۳۹۲، سال دوم، شماره ۱، صص ۲۹ - ۱۱.
- ۲۳) یوسفی، غلامحسین، دیداری با اهل قلم جلد دوم. چاپ سوم. تهران: علمی، ۱۳۱۱.